



متنی در تقاطع جلال و شیخ فضل الله

## این جلال؟! همین صفحه

VATAN-E-EMROOZ ■ Vol.09 ■ No.2253 ■ Sun.Sep.10, 2017 ■ ISSN:2008-2886

۱۱۷۸ سال و ۲۷۶ روز گذشت

روزنامه صبح ایران

# وطن امروز

## حذف اپلیکیشن های ایرانی در گوگل پلی آغاز شد

گوگل: حذف نرم افزارهای ایرانی به علت تحریم های امریکا است صفحه ۳

یکشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۹۶ ■ ۱۹ ذی الحجه ۱۴۳۸ ■ ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۷ ■ سال نهم ■ شماره ۲۲۵۳ ■ ۱۶ صفحه ■ ۱۰۰۰ تومان

### تیتراهای امروز

نماز گزاران ایرانی در راهپیمایی سراسری پس از نماز جمعه جنایات ارتش میانمار علیه مسلمانان را محکوم کردند

## اشک ایران در غم میانمار



صفحه ۲

عقب نشینی های خارجی بن سلمان برای تثبیت قدرت داخلی ادامه دارد

## جنگ تلفنی با قطر به جای جنگ واقعی

صفحه ۱۵

داستان رشد عجیب و غریب هز بنه های جاری دولت چیست؟

## ولخرجی ملی عاقبت خوبی ندارد

صفحه ۱۳

عضو کمیسیون آموزش مجلس مطرح کرد

## تخلفات ۱۳ هزار میلیاردی صندوق فرهنگیان

صفحه ۴



# گل به خودی

صالحی: آمریکا از توافق خارج شود ولی اروپا بماند ایران احتمالا به برجام پایبند می ماند

عکس امین جلالی، ایرنا

صفحه ۲

متنی در تقاطع جلال و شیخ فضل الله

## این جلال؟! پادداشت امروز

گذاشت؟! فی الحال کجاست؟! این جلال؟! آیا سنگی بر گوری قدیمی در سینه قبرستان مسقف مسجد فیروزآبادی شهری؟! حسین قدبانی: «و همین جوری ها بود که آن جوانک مذهبی از خانواده گریخته و از بلشوی ناشی از جنگ و آن سیاست بازی ها سر سالم به در برده، متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتی اجتماعی ایرانی ها شد با آنچه به اسم تحول و ترقی و در واقع به صورت دنباله روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا دارد مملکت را به سمت مستعمره بودن می برد و بدلش می کند به مصرف کننده تنهای کمیاب های و چه بی اراده هم. و هم اینها شد محرک «غرب زدگی» سال ۱۳۴۱ - که پیش از آن در «سه مقاله دیگر» تمرینش را کرده بودم.

جلال آل احمد - زندگینامه خودنوشت \*\*\*   
 جز آن عکس نه چندان سالم اسالم، تصویر دیگری از جلال را به یاد ندارم که ریش داشته باشد لیکن روحانی زاده قصبه ما در هیچ کدام از عکس هایی که در طول ۴۶ سال زندگی خود برای ما به یادگار گذاشت، بی تریشه نبودا و اینگونه بود که ۵۵ سال پیش برای همین امروز ما نوشتن پای کتابی به نام «غرب زدگی» با این هزینه گزاف که چند صباحی مجبور به «سکوت اجباری» شودا کتابی که جلال را بیسگار و البته ما را منتاثر از همدار قلم ممتاز او اینچنین سر کار گذاشته، شگفتا که با آن همه آزار و اذیت «نقطه عطف» حضرت آل احمد بود: «انتشار «غرب زدگی» که مخفیانه انجام گرفت نوعی نقطه عطف بود در کار صاحب این قلم و یکی از عوارض اینکه «کیهان ماه» را به توقیف افکند که اوایل سال ۱۳۴۱ به راهش انداخته بودم و با اینکه تا همین مالی کمیابی کیهان را پس پشت داشت ۶ ماه بیشتر دوام نیاورد و با اینکه جماعتی ۵۰ نفر از نویسندگان متعدد و مسؤول به آن دل بسته بودند و همکارش بودند ۲ شماره بیشتر منتشر نشد، چرا که دخالت سانسور و اجبار کنندن آن صفحات و دیگر نقضایا. کلافگی ناشی از این سکوت اجباری مجدد را در سفرهای چندی که پس از این قضیه پیش آمد در کردم؛ در نیمه آخر سال ۴۱ به اروپا. به ماموریت از طرف وزارت فرهنگ و برای مطالعه در کار نشر کتابهای درسی در فروردین ۴۲ به حج تابستانش به شوری. به دعوتی برای شرکت در هفتمین کنگره بین المللی مردم شناسی و به آمریکا در تابستان ۴۴ به دعوت سمینار بین المللی ادبی و سیاسی دانشگاه «هاروارد» و حاصل هر کدام از این سفرها سفرنامه های «آری» «سفرنامه ای» که جلال جایی قدم نگی گذاشت الا آنکه قلم تند و تیزش را همراه خود برده باشد. تمام سال ۲۶ اما در ایران بود و در «دوره سکوت»، «که مقداری ترجمه می کنم،

به قصد فنارسه (فرانسه) یاد گرفتن. از «زید» و «کامو» و «سارتر» و نیز از «دانتایوسکی». «سه تار» هم مال این دوره است که تقدیم شده به خلیل ملکی. هم در این دوره است که زن می گیرم. وقتی از اجتماع بزرگ دست کوتاه شد، کوچکش را در چار دیواری خانهای می سازی. از خانه پدری به اجتماع حزب گریختن، از آن به خانه شخصی و زن سیمین دانشور است که می شناسید. اهل کتاب و قلم و دانشیار رشته زیبایی شناسی و صاحب تالیفها و ترجمه های فراوان و در حقیقت نوعی یار و یاور این قلم که اگر نبود چه بسا خزعبلات که به این قلم در آمده بود (و مگر در نیامده!) از ۱۳۲۹ به این ور هیچ کاری به این قلم منتشر نشده است که سیمین نخستین خواننده و نقادش نباشد. «همان «خستین خواننده و نقاد» که در سوگ جلال به «سوشون» نشست. اما برآستی که بود جلال؟! نویسنده ای صاحب سبک که جملات را چکشی و خیلی زود پایان می داد و هیچ هم خیالش نبود که قاعده های را رعایت کند و اقلا «خزعبلات» را در جایی دیگر «قزعبلات» ننویسد؟! دست به قلمی بشدت عجول و پرکار که همماش در ۴۶ سال عمر توانست ۲۹ کتاب انصافا موثر بنویسد؟! به علاوه ۱۵ اثر بسیار مهم دیگر از قبیل «برایاری کامل «غرب زدگی»» و «در خدمت زنده یاد اهل فرهنگی که هر سال سالگرد در گذشت معماگونه اش محل بعضی یاد کردها و پارهای بدگویی ها می شود و خلاص؟! مبارزی نترس و بز نهاد؟! روشنفکری متعهد خسته از روشنفکری نامتعهد؟! داستان نویسی شورشی؟! روزنامه نگاری اهل چالش؟! مترجم آثار مهم ادبیات غرب و شرق؟! «مدیر مدرسه» ای بی اعصاب؟! عاقله مردی دنبال «سرگذشت کندوها»؟! «خسی در میقات»؟! عاشق ادا و اطوار «دید و بازدید عید»؟! «شاکلی از هزارداری های نامشروع»؟! «در سودای «بازگشت از شوری»؟! عاشق همه رقم «سوء تفاهم»؟! مولف «زرنجی که می بریم»؟! فقط و فقط «سنگی بر گوری»؟! اصلا نکند عاشق حل مساله «زن زیادی»؟! یا «تات نشین های بلوک زهر»؟! یا «سفر خلیج خلیج»؟! «بیگانه» ای در پی سست «دست های آلوده»؟! یا «همار باز» ای که آخر و عاقبت کارش به «تفرین زمین» رسید؟! مردی عاصی که هر دهه از عمرش به تجربه ای جدید گذشت و سراسیمه از همه این تجارب برید تا در نهایت در سیرت و صورت، شبیه پدر شود! و بشود نماد بازگشت به سنت؟! برآستی که بود جلال؟! از کجا آمد؟! به کجا رفت؟! چه کرد؟! چه نوشت؟! در نبود هیچ فرزندی چه از خود به یادگار

گذاشت؟! فی الحال کجاست؟! این جلال؟! آیا سنگی بر گوری قدیمی در سینه قبرستان مسقف مسجد فیروزآبادی شهری؟!   
 آیا چهره های حالا بگو ماندگار در تاریخ دیروز ما؟! که سال ۱۴۰۲ می شود صدمین سال تولدش؟!   
 یعنی ۶ سال دیگر بدل می شود به اسطوره های باب دل مورخان؟! که این بود و آن نبود؟! یا آیا همچنان همان «جلال آل قلم» که از فرط حی و حاضر بودن، حتی وسط این متن هم خوب بلد است گریبان قلم زان تاریخ را بگیرد؟! «بله! من فکرش را که می کنم می بینم به انتظار گذر چنین صدساله نشستن یعنی حق قضاوت را از تو که یکی از چشندگان این دستپخت روزگاری، گرفتن و همین حق را به ناز پرورده صد سال زیر لحاف گرم تاریخ خوابیده دان! این سلب حق، همان در خور مورخان. آخر اگر من نگویم که از این داغ دهانم سوخت که بداند که بر سر این سفره بلا چهها رفته است؟! که صدسال بعد آتش سرد خواهد شد و سار از درخت... و الخ! و جنگ که تمام شد هر کودکی حتی به بازی کشته ها را خواهد شمردا و اینکه دیگر مورخ بودن نمی خواهدا و اگر چه جنگی نیست اما عاقبت همین جنگ زرگری را، همین زد و خورد کودکانه را، اگر هم دو ساعت دیدی مردی و بردی! که می دانی در دیر قضاوت کردن ها چه فرصت هاست که هنوز از این سستون به آن سستونش فرج است و قانون مرور زمان بر همه چیزش مسلط است. بله! من فقط برای اینکه هیچ چیز را به آینده حواله نکنم، این دفتر را منتشر می کنم! و دیگر دفترها را، که تاریخ را سخت شناخته ایم و دیده ایم که این هیولا چه پیزوری است! و چه ناکسانی دست و پایش را به پوشال قزعبلات خویش می آبنازند تا از آن مترسکی بسازند برای حمقا! من این انبان امید به تاریخ را دریدام - که هر کسی همچون گدایی آن را به دوش افکند - و از پوسته اش جلدها ساختمام برای این دفترها. فردا هر که هر چه می خواهد گفت بگوید! خود من و هم امروز باید بدانم که چه گفت و چه نوشت. پدران ما هر یک زندگی خود را کرده اند و میردهای در گور، یک زن حامله نیست تا من و تو از بند نافش تغذیه کنیم. به زبان دیگر بگویم. به انتظار صد سال بعد یعنی به انتظار تاریخ، یعنی امید به تاریخ، یعنی دست تمنایت به مویش دراز که رحمی کند یا حقی را ادا کند! و این در خور همان که امروزش را به خاطر فردا لنگ کرده یا در عزای دیروزش نشسته، که من هرگز عالم وجود را به خاطر این دو عدم (فردا و دیروز) معطل نگذاشته ام.   
 ادامه در صفحه ۵

پیامبر اکرم (ص)   
 هر کس صدای مظلومی را بشنود و او را یاری نکند   
 مسلمان نیست.   
 تجمع دانشجویی   
 در اعتراض به فاجعه انسانی میانمار   
 وعده ما:   
 یکشنبه ۱۹ شهریور ماه. ساعت ۱۷   
 مقابل دفتر نمایندگی سازمان ملل در تهران   
 واقع در خیابان شریعتی، بالاتراز حسینیه ارشاد، خیابان قبا، جنوب بلوار شهرزاد   
 #SaveRohingya